

طلال اسد / جودیت باتلر
وندی براون / صبا محمود

آیا نقد سکولار است؟

کفرگویی، جراحی، و آزادی بیان

ترجمه‌ی آلیا بهمن پور



نقد آزاد
آیا نقد سکولاریسم
کفرگویی است؟

عنوان و نام پدیدآور: آیا نقد سکولاریسم کفرگویی، جرات، و آزادی بیان / طلال اسد... [دیگران] ترجمه الما بهمن پور.

مشخصات نشر: تهران، سر نی، ۱۳۹۵

مشخصات ظاهری: ۱۹۱ ص.

شابک: 964-185-472-2-28

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: طلال اسد، جودیت باتلر، وندی براون، صبا محمود.

یادداشت: عنوان اصلی: Is Critique Secular? Blasphemy,

Liberty, and Free Speech, 2009.

موضوع: آزادی گفتار: Freedom of speech؛ کفرگویی (اسلام)

Blasphemy (Islam)؛ اسلام و دنیوی‌گرایی
Islam and secularism

شناسه افزوده: اسد، طلال / Asad, Talal؛ بهمن پور، الما، ۱۳۶۵ - مترجم

رده‌بندی کنگره: JC۵۹۱ / ۱۹ ۱۳۹۵

رده‌بندی دیویی: ۳۲۳/۴۴۳۰۹۱۷۶۷

شماره کتابشناسی ملی: ۴۲۹۸۰۵۲

قیمت: ۱۶۰۰۰ تومان



آیا نش: سکولار است؟

کفرگویی، جرات، و رادیکالیسم

طلال اسد، جودیت باتلر، ونس براون، صبا محمود

Talal Asad, Judith Butler, Wendy Brown, Saba Mahmood

مترجم: الما بهمن پور

چاپ اول: تهران، ۱۳۹۵

تعداد: ۵۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: پردیس دانش

تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن کلاً و جزاً.

به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی)

بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است.

شابک ۹۷۸ ۹۶۴ ۱۸۵ ۴۷۲ ۲

www.nashreny.com

فهرست مطالب

۷	مقدمه‌ی مترجم
۱۱	مقدمه (وندی براون)
۱۲	آیا نقد سکولار است؟
۱۳	(آیا) نقد...
۱۴	سکولار...
۱۵	است؟
۱۶	سکولاریزم غیرانتقادی
۲۹	آزادی بیان، توهین به مقدسات، و انتقاد سکولار (طدل اس)
۳۰	توهین به مقدسات همچون نشانه‌ای از هویت تمدنی
۳۸	لیبرالیسم و شکل آزادی بیان
۴۵	تلقی غرب از کفرگویی چیست؟
۴۸	مسلمانان چگونه به محدودیت‌های آزادی بیان می‌نگرند؟
۶۲	چند نکته‌ی تاریخی در مورد مفهوم نقد سکولار
۷۲	کفرگویی به مثابه‌ی تابوشکنی
۸۳	عقل دینی و وجدان سکولار: شکافی وصل‌ناپذیر؟ (صبا محمود)
۸۷	کفرگویی یا آزادی بیان؟

- ۹۲ دین، تصویر، زبان
- ۹۵ رابطه‌مندی، سوژه، و شمایل
- ۱۰۱ دین، نژاد، و نفرت کلامی
- ۱۰۷ دین، قانون، و نظم عمومی
- ۱۱۳ آسیب معنوی و مقتضیات قانون
- ۱۱۵ جمع‌بندی
- ۱۲۹ حساسیت نقد: در پاسخ به اسد و محمود (جودیت باتلر)
- ۱۳۸ انتقاد، نقد، به شکل‌گیری سوژه
- ۱۴۷ توهان به مقاسات و مالکیت بر خویشتن
- ۱۵۲ محمود: سیاست در حوزه‌ی نشانه‌ها
- ۱۵۹ حرف آخر بر سیاست‌های
- ۱۷۳ پاسخ به جودیت باتلر (طال اسد)
- ۱۸۳ پاسخ به جودیت باتلر (صبا محمود)

مقدمه‌ی مترجم

کتاب پیش رو مجموعه‌ی شش یادداشت به هم پیوسته از طلال اسد، صبا محمود، جودیت بلال و نادیه براون است. گرچه می‌توان مقالات دوم و سوم (از اسد و محمود) را تا حدودی مستقل در نظر گرفت، اما مجموعه‌ی این مقالات به فهم در نمی‌آید مگر با قرائت دانشان در ارتباطی متقابل با یکدیگر. این متون از خلال ماجرای کاتوره‌های دانمارکی، که در سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۸ م. منتشر شدند، به بررسی - مایگام نقد در جوامع غربی و ارتباط سازنده‌ی آن با مفاهیمی چون سکولاریسم و آزادی بیان و سرکوب، و نیز کنش‌ورزی انسان معاصر می‌پردازند.

بنا به تجربه‌ی شخصی از برخورد با این کتاب، می‌توانم حدس بزنم که مطالعه‌ی آن می‌تواند موجب ناراحتی و چه بسا خشم در خواننده، - البته خواننده‌ای با ویژگی‌هایی به‌خصوص - شود. اما این ناراحتی امری اجاست چرا که نویسندگان کتاب «آیا نقد سکولار است؟» یک‌راست به سراغ مفاهیمی می‌روند که از میانی بدیهی‌انگاشته‌شده‌ی رویکرد انتقادی محسوب می‌شوند. آنچه این متفکران با بی‌رحمی به پرسش می‌کشند، از نظر بسیاری از روشنفکران، کنش‌ورزان و اندیشمندان مدرن، فضایل بی‌شبهه و اصول اولیه‌ی تفکر و اصلاحگری انتقادی را تشکیل می‌دهد. آن‌ها ماشه‌ی

نقد را به سوی خود نقد می‌چکانند و آن را مستقیم هدف قرار می‌دهند. این منتقدان با وفاداری بی‌حدومرز خود به رویکرد انتقادی، لوازم و تعلقاتی را وامی‌کاوند که به انسان منتقد مدرن امکان منتقدبودن می‌دهد. بدین ترتیب، نویسندگان این مجموعه به این یگانه سنگر تفکر انتقادی نیز رحم نکرده و به جست‌وجوی تناقضات و خاستگاه‌های نقد می‌روند، نقدی که سنگ بنای خود را سکولاریزم و رهایی از امر متعالی می‌پندارد.

این بازپرسی از نقد پیش از هر چیز خود نشان از تعلق به نقد دارد؛ علقه به مثابه‌ی دربرگرفتن آن همچون خویگانی^۱ درونی شده؛ سرباززدن مدام، نیز به آن چه که هست، آن‌گونه که هست. رویکردی که میشل فوکو در مقاله «رونگری چیست؟» آن را خویگان انسان مدرن می‌داند. در این جا با باتلر، گرامر به اسد و محمود علی‌رغم اعلام فاصله‌گیری از پروژه‌ی نقد فوکو، خجسته اجراگران نمونه‌ی آن هستند. رویکرد به کاررفته از سوی این منتقدان دیرینه‌اشاسانه است، از آن رو که به آن «لحظاتی از گفتمان» می‌پردازد که «شیوه‌ی عمل کردن، اندیشیدن، و حرف زدن ما» را در زمان حاضر شکل می‌دهند، و بارش‌اشاسانه است، چون «از امکانی بودن آن چه که ما را این‌گونه می‌سازد که هستیم، امکان چنین نبودن، چنین عمل نکردن، و چنین نیندیشیدن را بیرون می‌کشد»^۲. به بیان دیگر، نویسندگان این مجموعه از یک سو چگونگی امکان ظهور نقد سکولار را، به آن ترتیبی که امروز وجود دارد، بررسی می‌کنند و از سوی دیگر، با واکاوی مناسب و تعلقات این نقد، دیگر شیوه‌های متصور وجودش را به تخیل راه می‌دهند.

در آخر تأکید بر یک مسئله را ضروری می‌دانم: همان‌طور که باتلر می‌گوید، نقادی — حتا به نقد — خود برخاسته از چارچوب‌هایی ارزشی و منظری سیاسی است. چارچوب‌های فکری این چهار متفکر نیز بی‌شک از

1. Ethos

2. "What is Enlightenment?" ("Qu'est-ce que les Lumières?"), in Rabinow (P.), éd., The Foucault Reader, New York, Pantheon Books, 1984, p. 42.

بستر به خصوص آمریکای شمالی و شمال اروپا قابل تفکیک نبوده و بدین ترتیب نقد آن‌ها هم باید در ارتباط با مختصات این بستر درک شود. به زبان دیگر، رویکرد ویژه‌ی نقد این متفکران به «نقد سکولار»، متأثر از نقد آن‌ها به سیاست‌های اکثریت‌محور، بی‌طرف‌نما، و تمامیت‌خواه آمریکای شمالی و اروپاست. این تأملات انتقادی در گفت‌وگو و نزاع با جریانانی قرار دارند که به کارگیری نقد سکولار را ابزاری همه‌شمول برای رهایی از عقب‌اندگی و سرکوب، و نایل شدن بشر به رستگاری می‌دانند. توجه به این مسئله، زان‌رو ضروری است که اگر اهمیت این مقالات را محدود به استدلال‌های رسمی آن‌ها پیرامون شکاف‌های موجود در گفتمان آزادی بیان، نقد و سکولاریزم، حاضر در فرهنگ و قوانین «اروپایی» بدانیم، فاصله‌ی موجود میان بستر فعلی ما و بستر باخصلت کتاب پیش رو موجب خواهد شد که نه تنها نقد و رویکرد انتقادی این موضوعات خود را از دست دهد، بلکه محتوای این کتاب می‌تواند با عبرت‌آمیزی ظریف از «رویکرد انتقادی» به «داوری»، به ضد خود بدل شده و دستاویزی شود برای توجیه مناسبات قدرت حاضر در بسترهای دیگر. از این روست که در مورد با متونی از این قبیل، به کار بستن رویکرد انتقادی برای ترجمان محتوا از بهتری به تر دیگر امری ضروری است. در این جاگزین دیگری به فوکو در توصیف خرگول، درن می‌تواند راه‌گشا باشد؛ فوکو می‌نویسد: «ارزش والای زمان حال از اشیا سابق استأصلانه‌ای به تصور آن تفکیک‌ناپذیر است، تصور زمان حال به شکلی متغیر از آنی که هست. و متحول‌کردنش، نه با نابودکردن، که با فهم و دربرگرفتن آن، همان‌گونه که هست.^۱» شاید بتوان گفت اهمیت کتاب حاضر نیز در توانایی آن در دگرگون‌کردن و دگرگون‌اندیشیدن به مقوله‌ی نقد از طریق دربرگرفتن آن است.

مقدمه

وندی براون^۱

مقاله‌های حاضر در این مجله به ابتداء در پاییز سال ۲۰۰۷ م. در نشستی عمومی تحت عنوان «آیا نقد سکولار است؟» در مرکز مطالعات علوم انسانی دانشگاه برکلی کالیفرنیا ارائه شدند. مناسبت برگزاری این نشست، افتتاح رشته‌ای مطالعاتی و تحقیقاتی - رزهی نظریه‌ی انتقادی در دانشگاه برکلی بود. (۱) این رشته به قصد کم کردن فاصله‌های موجود میان نظریه‌ی انتقادی مدرن اروپایی و پروژه‌های نظری انتقادی پسر و شرقی و پساوشتفکری شروع به کار کرد. برگزاری نشستی که تصور جاری در مورد سکولاریت را نقد را به چالش بکشد، برای افتتاح رشته‌ای با چنین افق‌هایی به نظر مناسب می‌رسید. مقاله‌های ارائه شده در این نشست به طیف گسترده‌ای از موضوعات پرداختند. اما در میان آن‌ها، انتشار مقاله‌های صبا محمود^۳ و عل اسد^۴، به دلیل تمرکز بر تحلیل ماجرای کاریکاتورهای دانمارکی، یعنی اعتراضات و بحث‌های مربوط به تعدادی کاریکاتور در تمسخر حضرت محمد (ص)، که در یک روزنامه‌ی دانمارکی در سال ۲۰۰۵ م. به انتشار رسیده بود، مفید به

1. Wendy Brown

2. Critique

3. Saba Mahmood

4. Talal Asad

نظر آمد. ماجرای کاریکاتورها تاکنون موجب طرح مسائل (غالباً تازه‌ای) در زمینه‌ی احکام پذیرفته‌شده‌ی مربوط به سکولاریته، دین، توهین، آسیب، توهین به مقدسات^۱، آزادی بیان، تفاوت آراء و انتقاد^۲ شده. و بدین ترتیب بستر فوق‌العاده‌ای برای بازاندیشی در بنیادها و مفروضات به‌ظاهر سکولار نقد فراهم کرده است.

من این مقدمه را با اشاراتی که در نشست طرح کردم آغاز می‌کنم و سپس به طور مختصر به معرفی مقالات منتشرشده در این مجموعه می‌پردازم.

آیا نقد سکولار است؟

به نظر می‌رسد این سؤال، یعنی سؤال «آیا نقد سکولار است؟»، از پرسشگری صریح نقد و سفسطیت مفروضه سکولاریته تقلید کرده. و بدین ترتیب خود نیز حامل همان توقعی است که سایر متعارف ملاحظات عقلانی را در پیوند با سکولاریزم و نقد می‌داند. باین سبب، لحظه‌ای که واژگان به کاررفته در این سؤال از نزدیک موشکافی شوند، شفافیت و سادگی آن‌ها ناپدید خواهد شد. در حقیقت، این پرسش به استقبال فروپاشی، انهدام، و ازهم‌گسیختن خود می‌رود. به عبارت دیگر، این سؤال خود در جست‌وجوی نقد است. برگزارکنندگان این کنفرانس، یعنی کسانی که این پرسش را طرح کردند، نمی‌دانستند که مفاهیم به کاررفته در صورت مسئله ثابت و بی‌تغییر نخواهند بود. هر یک از این افراد در طول مطالعات خود پیگیرانه به دنبال به چالش کشیدن این مفاهیم بوده‌اند. آن‌ها همچنین می‌دانستند که فضای دانشگاهی غرب زیر سطوحی داور به سکولاربودن نقد قرار دارد و کار ما نیز بایستی از این سلطه آغاز شود. سست کردن چنین گونه‌هایی از سلطه نشانه‌ی اصلی نقد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است؛ [چراکه] نقد آن چیزی را نشانه می‌گیرد که در نظم موجود امور مفروض، یقینی، شهودی یا بدیهی تلقی می‌شود.

شاید بد نباشد ارتباط میان خاصیت نامتعیین واژگان به کاررفته در سؤال «آیا نقد سکولار است؟» و نیروی تاریخی موجود در میل به تعین بخشیدن و پیوند دادن این واژگان به یکدیگر را بررسی کنیم؛ اجازه دهید این واژگان را کمی بالا و پایین کنیم و ببینیم چه چیزی آن‌ها را با چنین قطعیتی به دیگری چفت کرده است.

(آیا) نقد

با مطالعه کتاب نقد و بحران رینهارت کوسلک^۱ درمی‌یابیم که نقد با اصطلاح حقوقی *krisis* در آتن باستان ظهور می‌کند. (۲) این واژه که برخاسته از بستر کل‌نگرایی یونان است، در دوران جزئی‌نگر^۲ ما تقریباً غیرقابل ترجمه است. *krisis* در همان حال به سوژه و ابژه را در عمل به یکدیگر پیوند می‌دهد. گسست^۳، محکم^۴، دانش، داوری و بازسازی^۵ شهر^۶ را درهم می‌آمیزد. *krisis* به عملی خاص اشاره دارد که پولیس روی خودش انجام می‌دهد؛ عمل پالاییدن^۷، نظم‌دهی^۸، سننیدن^۹ و ترمیم خسروانی که با تخطی یک شهروند از قانون یا نظم پولیس پدید آمده است. با ورود این کلمه به لاتین و سپس به زبان‌های بومی اروپایی، کریستیک خصوصیت کل‌گرایانه و چندوجهی خود را از دست می‌دهد و به قلمرو ری‌واژگان پزشکی می‌خزد؛ یعنی برای اشاره به نقطه‌ای عطف یک بیماری^{۱۰}، کاربردی که تا امروز حفظ شده است. با این‌همه، در بخش غالب عصر مدرن نقد *critique* از انتقاد *criticism* متمایز باقی ماند؛ به‌ویژه برای کانت^{۱۱} و مارکس^{۱۲} به ترتیب

1. Reinhart Kosellek

2. compartmentalize

3. rupture

4. tribunal

5. repair

6. polis

7. sifting

8. sorting

9. judging

۱۰. منظور اصطلاح *critical point* است که در توصیف مراحل حساس بیماری به کار می‌رود. - م.

11. Immanuel Kant

12. Karl Marx

فاصله‌ی خود را با «انتقادگران»^۱ و «نقادان انتقادی»^۲ حفظ کردند. (۳)

سوی این چرخش‌های تاریخی، مسلماً میان آن دسته از معانی نقد که تا این‌جا شناسایی شد و آن دسته که امروز تحت لوای نقد ایدئولوژیک، فرهنگی، هویتی، و غیره اعمال می‌شود، تفاوت عظیمی وجود دارد. این روزها این واژه گاهی برای ابراز مخالفت کلامی به کار می‌رود، گاه نشانه‌ی رفتارهای تحلیلی ساختارشکنانه یا درون‌ماندگار^۳ بوده، و در دیگر اوقات، نشان‌گر جست‌وجو در پی حقیقتی پنهان‌مانده لایه‌لای رشته‌ای از رازآلودگی‌ها^۴ است. در هر حال به نظر می‌آید در تمامی این کاربردها، نقد بر پیش‌فرض عریضی بنا شده: توانایی عقل در بر ملاکردن خطا. بخشی از مشکل ما نیز همین جا نهفته است.

سکولار...

این واژه، که از نظر لغوی برآمده از تصور به‌خصوصی از زمان است، در اذهان عمومی بر رفتارها و سبدهای دلائل دارد که پس از نهضت دین‌پیرایی^۵ در غرب ایمان خصوصی دینی (بی‌ایمانی) را، به‌طور رسمی، از حوزه‌ی عمومی جدا می‌سازد. با این حال، عرصه بر طالع اسد، که با تأکید بر تکرر شکل‌گیری‌های امر سکولار (در کتاب خود با همین عنوان)^۶ این مفهوم را به چالش کشیده است، چارلز تیلور^۷ نیز در مقاله‌ی «تاریخ سکولاریزم مسیحی، معنای سکولاریزم را در پس‌زمینه قرار می‌دهد»^۸ به چگونگی پدیدآمدن انسان سکولار و تجربه‌ی منحصربه‌فرد او از همان بردازد. (۴) در همین راستا، مجموعه‌ی متعلقاتی^۹ از امر سکولار را در نظر بگیرد که با درک متعارف ما از آن هم‌سو نیستند؛ «سکولار» می‌تواند به غیرمذهبی یا ضد‌مذهب بودن اشاره کند، ولی در عین حال می‌تواند به بردباری دینی،

1. criticasters

2. critical critics

3. immanent

4. mystifications

5. Reformation

6. Formations of the Secular

7. Charles Taylor

8. associations

انسان‌گرایی، مسیحی‌بودن، مدرن‌بودن، و یا غربی‌بودن ارجاع دهد. هر تلاشی برای تثبیت مفهوم امر سکولار به سرعت در دام تعارضات موجود در این تعلقات می‌افتد. نمونه‌ی متأخر این تعارضات را می‌توان در یکی از موضوع‌های سیاست‌های نومحافظه‌کار آمریکایی مشاهده کرد. در این دستورکار، مشروعیت‌بخشیدن به خواندن دعا‌های مسیحی در مدارس عمومی آمریکا و سکولارشدن^۱ به عنوان مبنای پروژه‌ی تغییر رژیم در کشوره‌ای خاورمیانه، به طور هم‌زمان مطرح گشت. امروز درواقع بخش قابل‌توجهی از معنای امر سکولار برگرفته از یک دیگری متضاد ساختگی در اسلام است، و از این طریق شکل و محتوای دین‌مدارانه‌ی زندگی عمومی در غرب و مقابله‌ی امریالیستی آن را پنهان می‌کند. البته در سیاست‌های داخلی آمریکا موضوعی به نام «انسان‌گرایی سکولار»^۲ نیز از سوی جناح راست نشانه گرفته شده و از سوی مخالفانش مسئول نابودی بنیان‌های خانواده، انسان‌اخلاقی، و میهن‌دوستی دانسته می‌شود.

است؟

پس از آن‌که بیل کلinton^۳ در توضیح این که چه طور «نگام انکار رابطه‌ی خود با مونیکا لوینسکی»^۴ به معنای دقیق کلمه دروغ گفته است، این گفته‌ی رسوا را به کار برد: «بستگی دارد کلمه‌ی «است» دقیقاً به چه معنا باشد»، فزاینده‌ی محتوای این فعل کوچک ولی قدرتمند، نه تنها در ذهن از دست می‌ماند، که در

۱. خوزه کازانووا José Casanova جامعه‌شناس دین سه جنبه‌ی مختلف secularization را برمی‌شمارد: یک، افول دین و سبک زندگی دینی، دو، انتقال تعلقات دینی به حوزه‌ی خصوصی، سه، جدایی دین از حکومت، اقتصاد، و علم. اما در فارسی غالباً واژه‌ی secularization به دین‌جدایی‌گری ترجمه می‌شود که تنها دربرگیرنده‌ی مورد آخر، یعنی جدایی دین از حکومت است. از این رو، و از آن‌جا که در فارسی لفظی سراغ ندارم که دربرگیرنده‌ی جهات گسترده‌ی این اصطلاح باشد، در این کتاب سکولارشدن را معادل secularization قرار داده‌ام. -م.

2. secular humanism

3. Bill Clinton

4. Monica Lewinsky

اذهان عمومی نقش بست.^۱ کلیتون نکته‌ای را مد نظر داشت. «بودن» می‌تواند زمان‌مند باشد (یعنی وضعیت حال را از گذشته و آینده جدا کند) یا وجود‌شناسانه؛ یعنی به ذات یا وجود چیزی ارجاع دهد، می‌تواند انجام‌گر یا تصدیقی باشد؛ این فعل می‌تواند برای اصرار، اذعان، بطلان و یا اثبات یک موضوع به کار رود. و آنگاه که این فعل به شکل سؤالی به کار گرفته شود، نیروی یقین‌آور و اطمینان‌بخش آن وارونه شده و خود را نفی می‌کند.

سکولاریزم غیرانتقادی

اگر بپذیریم نقد در بسیاری جهات از یکدیگر دور می‌شوند و معانی و اهداف آن با بدن جدا نامتعیین است، پس چگونه با چنین قدرتی به یکدیگر چفت شده‌اند؟ به استیلا چگونه است که نقد را به سکولاریزودن می‌شناسیم و معتقدیم که سکولاریزم تنها به نقد جان می‌بخشد، بلکه محصول نقد است؟ روشن است که دلیل همراهی آسان نقد با سکولاریزم تا حدودی به شماری از خودبهرترینی‌های دهه ۱۹۸۰، پسنگری^۲ مربوط می‌شود. از میل^۳ تا مارکس، دیدرو^۴، کانت و هیوم^۵، ما با این پادار عصر روشنگری مواجهیم که ظهور امر راستین، ابژکتیو، واقعی، عقلانی، درست، علمی، در گرو کنار گذاشتن

۱. در سال ۱۹۹۸ م. بیل کلیتون به جرم ارتباط نامشروع با «ریکا لوینسکی» یکی از کارآموزان کاخ سفید، مجبور به شهادت در هیئت عالی آمریکا شد. من در پیش از آن در یک کنفرانس خبری ارتباط خود با لوینسکی را انکار کرده بودم، در این دانشگاه، و پس از برملا شدن حقیقت، در توضیح این‌که چرا در کنفرانس خبری به سؤال «آیا یان شا و خانم لوینسکی ارتباطی وجود دارد؟» پاسخ منفی داده است، گفت «بستگی دارد کلمه‌ی است دقیقاً به چه معنا باشد. اگر است یعنی هرگز نبوده است و نخواهد بود، این یک چیز است و در آن صورت گفته‌ی من درست نخواهد بود، اما اگر است به این معنا باشد که چیزی در حال حاضر وجود ندارد، در آن صورت گفته‌ی من کاملاً حقیقت داشته است. اگر آن روز کسی از من می‌پرسید که آیا در حال حاضر میان من و خانم لوینسکی ارتباطی وجود دارد، یعنی سؤالی در زمان حال، جواب نه بود. و این جواب کاملاً حقیقت داشت.» م.

2. Enlightenment

3. John Stuart Mill

4. Denis Diderot

5. David Hume

مرجعیت^۱ یا «پیش داوری»^۲ دینی است. این تلقی در این حکم کانتی که همه چیز، حتا خود عقل، باید به بوته‌ی نقد گذاشته شود، و همین‌طور در تلاش هگل برای آشکارکردن هسته‌ی عقلانی مسیحیت از طریق تاریخی انتقادی و مطالعه‌ی پدیدارشناسانه، به اوج خود می‌رسد. بدین ترتیب، این اعتقاد پدید آمد که نقد عقلانیت را جایگزین مرجعیت و پیش داوری دینی و دیگر انواع پیش داوری می‌کند، علی‌رغم این‌که ممکن است خود دین را به حال خویش باقی گذارد. باور به این‌که نقد، حقیقت را جایگزین اعتقاد^۳ یا ایمان و علم را جایگزین ذهنی‌انگاری^۴ می‌کند نیز به همین منوال است؛ و در یک کلام باور به این‌که نقد سکولار است.

ولی حتا این نیست که به تمامی بازگوکننده‌ی شدت و حدتی نیست که نقد خود را به کمک لایزم می‌چسباند، خود را به منزله‌ی طرحی سکولاریستی می‌نمایاند و پیش‌تر خویش را همسان با عزل خدا جلوه می‌دهد. برای این‌که شدت این مذهب را درک کنیم باید به پروراندن مفهوم نقد به دست مارکس، از خلال آن‌چه وی ناآرامی رویکرد انتقادی هگلی‌های جوان به مذهب می‌دانست، نظر بی‌فکیم. برونو بائر^۵، مکس ستیرنر^۶ و دیگران، مذهب را همچون آگاهی کاذبی نقد می‌کنند که واقعیت و حقیقت را در مورد توانایی‌ها و هستی انسان پنهان می‌کند. مارکس با وجود این‌که در ابتدا خود گرفتار این رویکرد بود، اما به سرعت با تمایز گذاشتن میان انتقاد، «انتقاد محض»^۷ یا «انتقاد اساسی»^۸، و نقد، به مخالفت با آن پرداخت. در حقیقت، حرکت وی باور به سکولاریزودن نقد را در سنت تفکر انتقادی غرب تثبیت کرد. اما چگونه؟

مخالفت مارکس با هگلی‌های جوان از آن‌رو بود که آن‌ها راه رسیدن به آزادی را انتقاد از توهم دینی می‌دانستند. هگلی‌های جوان می‌پنداشتند اگر

1. religious authority

2. prejudice

3. opinion

4. subjectivism

5. Bruno Bauer

6. Max Stirner

7. mere criticism

8. critical criticism

انسان و حکومت، دین را به نفع آگاهی عقلانی کنار بگذارند، هر دو از اشتباه، غرض ورزی و جزئی نگری رها شده و به تبع آن، آزادی را به دست خواهند آورد. مارکس رویکرد متفاوتی برگزید. وی با استفاده از نقد لوودیک فویرباخ^۱ به دین و درعین حال دگرگون کردن آن، آگاهی دینی را نه یک اشتباه صرف، بلکه وجودش را ناشی از علّتی به خصوص، و بیش از هر چیز، نشانه‌ای از ناخشنودی و هستی دریند بشر قلمداد کرد. نفس وجود آگاهی مذهبی گواه جهانی دریند است، جهانی که «نیازمند یک توهم است». بنابراین، خدا «خورشیدی خیالی است که انسان تا هنگامی که برگرد خود نچرخد، دور آن می‌چرخد»، کاری که تا زمانی که هستی انسان رهایی نیافته، قادر به انجام آن نخواهد بود. (۵) بدین ترتیب، مارکس میان انتقاد به دین به منزله‌ی توهم و نقد سرانجامی که پدیدآورنده‌ی آگاهی دینی است و دین آن را بیان می‌کند، تفاوت زیادی قائل بود. انتقاد محض دین را همچون [امری] کاذب در نظر می‌گیرد؛ روحانی به نقد، توهمات دینی و نیاز به آن را به واقعیت مشخصی پیوند می‌زند که روان و ضرورت بخش آگاهی دینی است. به علاوه، نقد تمنای جهانی متفاوت را در دین ردیابی می‌کند، جهانی که در آن همه‌ی ما «نزد خداوند برابریم»، جهانی که در آن «زمین از آن مستضعفان است»، و یا جهانی که در آن، توانایی‌ها و فضایل نه رگزشته به نیرویی الهی نسبت داده می‌شدند، سرانجام شناخته شده و به منزله‌ی توانایی‌های بشری زیست می‌شوند. پس نقد نه تنها دین را به شرایط تاریخی دیندودگی پیوند می‌زند، بلکه آن را به طور غیرمستقیم بازور آرزوها و خواست‌های بشر در مقابله با رنج‌های وضعیت کنونی خود می‌داند. دین «بیان رنج... و همین طور اعتراضی به آن است». (۶)

چه شده است؟ مارکس تمایزی میان نقد (critique) و انتقاد (criticism) بنا کرده، تمایزی که مبنایش قابلیت نقد است در: (۱) دریافتن نظم حقیقی

چیزها^۱، ۲) توضیح این‌که چرا این نظم عیان نیست و برای آشکار شدن به نقد نیاز دارد، و ۳) توضیح این‌که در توهّمات دینی چه آینده‌ای برای بشر ترسیم شده است. نقد، بر یک رازآلودگی ضرورت‌مند تاریخی از واقعیت استوار است، رازآلودگی‌ای که از ملزومات سرشت دربند، نابرابر و بی‌سعادت هستی بوده و نقد قرار است به شیوه‌ی علمی از آن رمزگشایی کند. بدین ترتیب، مارکس در مفهوم نقد چند چیز را گرد هم می‌آورد؛ درکی از واقعیت به سان امر مادی، به کارگیری عینی‌گرایی^۲ در یگانگی با علم، و تحقق رهایی استتین دین، [یعنی] سکولاریزمی واقعی در عوض آن‌چه وی با دیده‌ی تمییز ستفاد الاهیاتی محض^۳ می‌خواند (یعنی سکولاریزمی که علاوه بر امر دینی، بقول چارلز تیلور، به معنای توانایی هم‌زیستی با جنبه‌هایی از جهان اجتماعی فرد، یعنی درک امکانی و متغیر بودن آن، به جای فرورفتن و جاگیر شدن در آن است).

این بخش به‌خصوص از میراث مارکس و شیوه‌ی تداوم آن در سنت نظریه‌ی انتقادی آلمانی از آن زمان تا هابermas، موجب شده که هم‌پوشانی و در حقیقت هم‌سان‌نمایی سکولاریزم و نقد در سنت نظریه‌ی انتقادی غرب مسجل شود. در این سنت بیش از ۱۵۰ سال است که نقد، حتا آن زمانی که دین هدف و نشانه‌ی علنی آن نبوده، به یافتن مجرای علمی از مناسبات انسانی که مولد توهّم دینی هستند، محدود شده است. در این سنت نقد با افتخار، همواره رازآلودگی‌ها و هم‌نشینی انسان با آن را از جایگاهی تمسیر کرده که از هر لحاظ نقطه‌ی مقابل آن [رازآلودگی‌ها] محسوب می‌شده است. بدین ترتیب، آن‌چه عقلانی، مادی، واقعی، علمی، و انسانی است باید دارد تا آن‌چه را که دینی، انتزاعی، غیرواقعی، ذهنی، و الهی است توضیح داده و ریشه کن کند.

1. the real order of things

2. objectivity

3. merely theological criticism